

به نام خدا

هنری زلزله و تعطیلات پرماجرا



فرانچسکا سایمون

ترجمه‌ی آتوسا صالحی

تصویرگر: تونی راس



آبچکان قریش



یک روز خوب

هنری خیلی وروجک بود. همه همین را می گفتند، حتی مادرش!

هنری غذایش را به زمین می ریخت. هنری چنگ می زد. هنری گاز می گرفت. هنری هُل می داد. هنری نیشگون می گرفت. حتی خرس کوچولوش هم سعی می کرد خیلی جلو چشمش آفتابی نشود. مامان و بابایش دیگر از او ناامید شده بودند. مامان آه می کشید و می گفت: «واقعاً آدم باید با چنین پسر وروجکی چی کار کند؟»

بابا آه می کشید و می گفت: «آخر چه طور می شود که بچه‌ی دو تا آدم به این خوبی این قدر وروجک از آب دربیاید؟»